

پیش‌گفتار فردریش انگلس

بر چاپ سوم آلمانی¹

(1885)

نیاز به تجدید چاپ **هیجدهم برومر**، سی سال پس از انتشار آن، ثابت می‌کند که هنوز چیزی از اهمیت این جزوه کاسته نشده است. به راستی هم که این اثر، کاری نبوغ آسا است. بی‌درنگ پس از رویدادی که، هم چون رعد و برقی ناگهانی در آسمانی صاف، جهان سیاست را شگفت زده کرد، رویدادی که بعضی‌ها با فریادهایی از سر خشم و منزه‌طلبی، به بدگویی از آن برخاستند، و برخی دیگر به عنوان آغاز دوران رهایی از انقلاب و هم چون کيفر آشوب برآمده از آن، به استقبالش شتافتند، همگان دچار حیرت بودند و هیچ‌کس از آن سر در نمی‌آورد؛ مارکس شرح کوتاهی از این رویداد نوشت که آکنده از نیش خند و طنز بود. وی در این شرح کوتاه نشان می‌داد که رویدادهای پیش‌آمده در فرانسه از روزهای فوریه به بعد در درون خود چه ارتباطی با یکدیگر داشتند، و چگونه معجزه‌ی 2 دسامبر چیزی نبود

¹ - برگرفته از ترجمه‌ی فرانسوی «هیجدهم برومر»، با نگاه به متن آلمانی؛ ترجمه‌ی انگلیسی این پیش‌گفتار را ندارد. م.

جز نتیجه‌ی طبیعی و ضروری این روابط که بیان آن‌ها هیچ نیازی نداشت که از سرکرده‌ی کودتا جز با لحن تحقیرآمیزی که شایسته‌ی وی بود یادی کرده شود. دورنمایی که مارکس از این رویدادها در این کتاب ترسیم کرد با چنان استادی و مهارتی کشیده شده بود که هر چه از آن پس در باب زوایای ناگفته‌ی آن‌ها گفته شد فقط تأییدی بر وفاداری نوشته‌ی مارکس در بازتابانیدن واقعیت بود. این گونه ادراک شایسته از تاریخ روزمره به صورت زنده‌ی آن، و چنین درکی روشن از رویدادها، درست در لحظه‌ی وقوع آن‌ها، به راستی بی‌همتا است.

ولی، این همه به شناسایی عمیق تاریخ فرانسه نیاز داشت که مارکس از آن بهره‌مند بود. فرانسه کشوری است که نبردهای طبقاتی در آن هربار با چنان حدتی صورت می‌گیرد که در هیچ جای دیگر نمی‌بینیم. چندان که آن نبردها تا سرانجام قطعی خود پیش می‌روند؛ و بنابر این، کشوری است که در آن حدود و ثغور صور سیاسی متغیری که نبردها در درون آن‌ها انجام می‌گیرند و به نتایج خود می‌رسند، از هر جای دیگری روشن‌تر است. فرانسه، که در قرون وسطا محور فنودالیزم بود، و از جنبش نوزایی به این سو مهد کلاسیک پادشاهی موروثی به شمار می‌رفت، در جریان انقلاب بزرگ خویش، تومار فنودالیزم را در هم پیچیده و به سلطه‌ی بورژوازی چنان خصلت ناب کلاسیکی داده است که نمونه‌اش را در هیچ کشوری در اروپا نمی‌توان یافت. به همین سان، نبرد پرولتاریای انقلابی بر ضد بورژوازی فرمانروا در این کشور چنان صور حادی به خود گرفته است که در هیچ جای دیگر نمی‌بینیم. به همین دلیل بود که مارکس نه تنها با علاقه‌ای ویژه به تاریخ گذشته‌ی فرانسه می‌نگریست، بلکه تاریخ جاری این کشور را نیز جزء به جزء دنبال می‌کرد و

همیشه انبوهی از داده های گردآورده را داشت که می بایست بعدها از آن ها استفاده کند؛ در نتیجه، مارکس از رویدادهای فرانسه هرگز غافلگیر نمی شد. ولی بر همه ی این ها نکته ی دیگری را هم باید افزود. دقیقاً مارکس بود که نخستین بار قانون تازه ای را کشف کرد مبنی بر این که همه ی نبردهای تاریخی، اعم از این که در صحنه ی سیاسی رخ داده باشند، یا مذهبی، یا فلسفی، یا در هر حوزه ی ایدئولوژیکی دیگر، در واقع، چیزی جز بیان کم و بیش روشن نبردهای طبقاتی نیستند، قانونی که، به موجب آن، هستی طبقات اجتماعی، و، در نتیجه، برخورد آن ها با یکدیگر، به نوبه ی خود وابسته به درجه ی توسعه ی وضع اقتصادی، یعنی شیوه ی تولید و مبادله است که چگونگی این یکی، خود، به اولی، [یعنی شیوه ی تولید]، بستگی دارد. این قانون، که از نظر تاریخ همان قدر اهمیت دارد که قانون تبدیل انرژی در علوم طبیعی، کلیدی در اختیار مارکس گذاشت که وی به کمک آن توانست تاریخ جمهوری دوم در فرانسه را درک کند. همین تاریخ بود که مارکس از آن استفاده کرد تا قانونی را که کشف کرده بود بیازماید، و سی سال پس از نگارش این اثر هنوز باید اذعان کرد که قانون مارکس به خوبی از عهده ی این آزمایش برآمده است.

فردریش انگلس

نشر مرکز، چاپ اول 1377

بازنویس: یاشار آذری

آدرس ای نترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: 1386